

# شطح و هزل در بابِ استفراغ و هنر اگزستانس<sup>۱</sup>

صابر اکبری خضری<sup>۲</sup>

استفراغ نهایت هنر اگزستانس است. استفراغ نتیجه موقعیت است، تولیدکننده این هنر، هرگز تصمیم ننگرفته اثری به وجود بیاورد، بلکه اثر او حقیقتاً و به معنای کلمه امتداد وجود اوست، هنر آن چیزی نیست که آدمی هضم و جذبش کند، چیزهایی که این قدر ساده و قابل هضمند، همان بهتر فلسفه و علم نام بگیرند، این ها غذا هستند و نهایتاً مدفوع تولید خواهند کرد و پس ماندشان از بدن خارج خواهد شد؛ اما استفراغ... استفراغ نتیجه چیزی است که قابل هضم نیست، استفراغ ذاتِ واقعیت است، بدبو، ناگهانی، قاطی پاطی و غیرقابل تحمل.

استفراغ هنر حقیقی است. استفراغ نتیجه مواجهه با دازاین است. استفراغ متذکر بدن مندی انسان است، هر چه قدر انسان تلاش کند بدنش را یعنی بودنش را و هستی‌دانش را در موقعیت و پستی اش و لجن و کثافتش را فراموش کند، کافی است یک بار استفراغ کند. استفراغ فرمی است که در محتوا تجلی یافته و یا محتوایی که در فرم. حتی تولیدکننده آن دقیقاً نمی داند نتیجه چیست و شامل چیست. استفراغ در اثر موقعیت تولید می شود و ما فقط کشفش می کنیم و نهایتاً می توانیم سد راهش را برداریم تا به کامل ترین شکل متجلی شود. استفراغ نه نتیجه کوشش فرد، بلکه نتیجه کنش هستی است که از روده و معده فرد خارج می شود و او را نابود می کند. سیل بنیان کن هستی همیشه همین گونه است. استفراغ، یک استعاره شورانگیز است...

استفراغ همان لخت واقعیت است، استفراغ همان دیونیسوسی است که نیچه از آن صحبت می کرد. استفراغ بهتر از هر چیزی نشان می دهد که چه قدر ته واقعیت دهشتناک و غیرقابل تحمل است. استفراغ نتیجه رهایی از ساختارهای محدودکننده و تاریخی هضم غذاست، انسانی استفراغ می کند که به رهایی رسیده و خود استفراغ نیز این رهایی را تشدید می کند. فرد مستفراغ چنان سبکی و رهایی را احساس می کند که نظیری در کلام ندارد.

---

<sup>۱</sup> تاریخ نگارش اولیه: شهریور ۱۳۹۹ ه.ش / می دادم این ها نوشته هایی نیست که بعداً خوشحال شوم از این که بینم چنین چیزهایی در گذشته نوشتم، با دیدنشان به خودم افتخار نخواهم کرد، اما نمی شود انکار و فراموش کرد. البته راستش اعتقادی به این ها که نوشتم ندارم، بیشتر نقد ادا و اطوارهای امروزی بود یا شاید تمسخرشان، اما بدم نمی آمد دو سه تا لگد محکم هم به اصل و ریشه این فلسفه ها بزنم و در بروم. این که عصبانی بودم هم بی تأثیر نیست. همچنین که تقید دارم که نام حق تعالی را در ابتدای هر متنی حتماً ذکر شود، اما دیدم شایسته نیست بر این ترهات نوشته شود.

استفراغ از قصد حقیقی حکایت می کند، استفراغ انسان را با تنهایی خودش مواجه می کند. استفراغ با چماقِ حقیقتِ خودت به سرت می کوبد و نابودت می کند، بی رحمانه. علیه استفراغ نمی توان حجتی آورد، نمی توان استفراغ را محکوم کرد که چرا آمدی؟ چرا مضمّن کننده ای؟! کافی است کلمه بگویی تا فقط بگویند خودتی! من خودتم! من داخلتم عموجان داری اشتباه می زنی!

اگر کسی برای تولید چیزی تلاش کرد، دیگر هنر نیست، صنعت است، تجارت است، سر بقیه و خود را کلاه گذاشتن است، تو حقیقاً آن چیزی هستی که درونت هست، نه آن چیزی که در افکارت فکر می کنی هستی، تو در افکارت فکر می کنی درونت پر از غذاهای خوب و خوشمزه است؟ پیتزا؟ سیب زمینی سرخ کرده با پنیر پیتزا؟ کله پاچه؟ شیشلیک؟ بیف استراگانوف؟ نه. تو فکر می کنی درونت اینهاست، اما حقیقتاً وقتی می فهمی درونت چیست که استفراغ کنی، پس استفراغ هنری بی سانسور، واقعیتی بدون روتوش و امری غیرقابل درک است و اتفاقاً به همین دلیل هنر حقیقی است.

استفراغ تصور از خودت و نه فقط خودت که انسان و حقیقت انسانیت را «گروتسک» می کند و نشانت می دهد آن قدرها هم که فکر می کردی، خبری نیست، حتی استفراغِ اَمبرِ هرد و سلبریتی های خوشگل هم همین استفراغ است و خوش بو نیست. بنابراین استفراغ سویه انتقادی هم دارد و علیه فریب های جهان سرمایه سالار است. اگر روی هر چیزی استفراغ کردی و ارزشش از بین رفت، آن چیز از بین رفتنی و به درد نخور است و همان بهتر که رویش استفراغ کردی. لباسی که رویش عمیقاً استفراغ کنی، حتی اگر بشوری، باز بو می دهد، حتی اگر بو ندهد، باز بو می دهد، آن لباس در درون تو دیگر تا همیشه بو خواهد داد. بهتر که بگذاری ش کنار و همان بهتر آن چیزی که از استفراغ بو می گیرد، بو بگیرد و برود.

استفراغ روی دیگر توسعه شهری است. استفراغ روی دیگر ادعاهای اناالحق گویانه انسان است. استفراغ، چهره قهوه ای مایل به زرد حقیقت است. استفراغ اوج اضطرار و ناتوانی و پوچی انسان است. استفراغ نیپلیسم است. استفراغ کمونیسیم است. استفراغ لیبرالیسم است. استفراغ، کافی شاپ، کافی نت و هر کافی کوفت دیگری است. استفراغ تلاش فلسفی ماست، استفراغ «فهمیدم» است.

یک بار این قدر شله خوردیم که یکی توی ماشین و روی صندلی ها استفراغ کرد. استفراغ ها همه جا پاشید. لکه هایش همه صندلی ها و داشبورد را و بویش همه فضای داخل را پر کرد. به من گفتند تمیزش کنم. دماغم را گرفتم و تا حدی کردم، بقیه ش را نتوانستم. بردم کارواش گفتم شله ریخته، ولی نگفتم استفراغ شله ریخته.

نکته اینجاست که کسی برای استفراغ کردن تصمیم نمی‌گیرد. استفراغ مثل مرگ است، خودش می‌آید و اجازه نمی‌گیرد. حتی اگر التماس کنی فقط چند دقیقه صبر کن تا از این جلسه مهم بیرون بروم و بعد، نمی‌ایستد، بی‌رحمانه می‌آید. استفراغ، آن ناگهان خطرناک است...

استفراغ چنان تجربه زیسته را از حلق و دهن و دماغت بیرون می‌آورد که خودت کف کنی وقتی تجربه‌های زیسته‌ات را می‌بینی که هر جا پاشیده شده‌اند و متوجه می‌شوی که از دیدن درون خودت اصلاً مشعوف نیستی. اگر کتاب هنر به مثابه درمان آلن دوباتن (یا نوشته‌های یالوم راجع به هنر و کلا نوشته‌های دیگران راجع به هنر) را بخوانید، خواهید دید که آن‌جا تلاش می‌کنند سرتان را شیره بمالند و خوشحالتان کنند، اما شما باید تلخی برخورد صادقانه را به شیرینی برخورد منافقانه ترجیح دهید، حقیقت این است که هنر اصیل در دید اگرستانسیالیسم همان استفراغ است، نه دیگر هیچ و استفراغ هم اصلاً چیز خوبی نیست و بی‌نهایت بد است، با این همه، استفراغ یک اثر هنری بی‌بدیل است، چون این همه فقط در استفراغ است که آشکار می‌شود. استفراغ، فریادِ کودکِ رسواکننده پادشاه لخت شهر است. باید موزه استفراغ ساخت. باید نمایشگاه استفراغ به پا کرد. باید استفراغ همه را قاب گرفت و به دیوار زد. باید اثر هنری استفراغ را میلیاردها دلار به مزایده گذاشت. باید فیلمش را در بهترین سینماهای جهان پخش کرد. باید صدای گندِ دلربایش را در سمفونی‌ها نواخت...

نیچه جان کجایی برای این همه درایت و جسارت تحسینم کنی!؟

## ...پایان